

در سوگ با قر مؤمنی



(۱۴۰۲ - ۱۳۰۰)

باقر مؤمنی، مورخ، نویسنده، مترجم و کنشگر چپگرای ایرانی، بامداد ۱۹ نوامبر ۲۰۲۳/۲۸ آبان ۱۴۰۲ در بیمارستانی در پاریس چشم بر جهان فرو بست.

باقر مؤمنی اردیبهشت ۱۳۰۰ در کرمانشاه به دنیا آمد. پس از پایان دبیرستان، به تهران رفت، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران درس خواند و در این رشته کارشناس شد. پس از چندی به فرانسه رفت، در دانشگاه سوربون پاریس سرگرم تحصیل شد و در تاریخ، مدرک دکترا گرفت.

این روشنفکر پیشرو که از جوانی به مبارزه سیاسی روی آورد، تا دو سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عضو فعال حزب توده ایران بود. در پی گستاخ از حزب توده، با شماری از روشنفکران انقلابی و هم زمان پیشین، نبرد علیه دیکتاتوری شاه را ادامه داد. به کانون نویسندگان ایران پیوست که برای آزادی اندیشه و بیان در تکapo بود.

پس از انقلاب بهمن ۱۳۷۰، با انتشار هفته‌نامه صدای معاصر و نشریه‌ی تئوریک مارکسیستی اندیشه، پیکار دموکراتیک برای دستیابی به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را پیگرفت.

در نیمه‌ی سال ۱۳۶۱، همانند بسیاری از دگراندیشان و مخالفان اصولی جمهوری اسلامی، ناگزیر به گریز از ایران شد. همراه با

خانواده‌اش به پاریس کوچید و زندگی در تبعید را آغازید. در سال‌های زندگی در تبعید، از پیکار با جمهوری اسلامی و نیز پژوهش و نگارش در زمینه‌های گوناگون برآمدن این نظام ناهمزاد با زمان، دست نکشید. نه تنها پای ثابت حرکت‌های اعتراضی علیه بیدارگری‌های دین‌سالاران شیعی در میهن‌مان بود، بلکه از آفرینندگان آثار ارزشمندی در تاریخ ایران معاصر به شمار می‌آید؛ به ویژه از جنبش مشروطه‌خواهی به این سو.

باقر مؤمنی از انگشت شمار اندیشمندان مارکسیست است که قرآن و نوشته‌های اسلام‌شناسان دیروز و امروز را به نقد کشیده است.

جای این نویسنده فرهیخته و سنجشگر که زندگی پُربارش الگوی بسیارانی بوده است، برای چند نسل از روشنفکران و پیکارگران آزادی ایران که بسیار از او آموخته‌اند، تا سال‌های سال خالی خواهد ماند.

تاریخ خاکسپاری و مراسم بزرگداشت باقر مؤمنی در اطلاعیه‌ی دیگری به آگاهی همگان خواهد رسید.

خانواده و دوستان باقر مؤمنی

ناصر پاکدامن درگذشت



1402 – 1311

ناصر پاکدامن روز یکشنبه سوم اردیبهشت ۱۴۰۲ (۲۳ آوریل 2023) در پاریس درگذشت. او علاوه بر نقش و فعالیت بر جسته اش در جنبش روشنفکری، فرهنگی و آزادیخواهی تاریخ معاصر ایران، طی سالیانی در از یکی از همراهان ما در جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران و از مؤسسین آن بود.

جنبš جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران صایعه‌ی درگذشت این نویسنده فرهیخته و روشنفکر آزادیخواه را به خانواده و دوستان او و به جامعه‌ی فرهنگی و روشنفکری ایران و همه‌ی آزادیخواهان تسلیت می‌گوید.

نام و یاد ناصر پاکدامن همیشه گرامی باد!



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران



اطلاعیه کا نون نویسنده‌گان ایران
ناصر پاکدامن درگذشت

ناصر پاکدامن (۱۳۱۱-۱۴۰۲) نویسنده، اقتصاددان، ادیب، پژوهنده و عضو برگستهٔ کانون نویسنده‌گان ایران، در تبعید درگذشت. او در ایران اقتصاد خواند، برای تکمیل تحصیلات خود به فرانسه رفت و سال ۱۳۴۶ به ایران بازگشت. سپس در دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و تا سال ۱۳۶۰ همچنان به تدریس ادامه داد تا در همان سال مانند صدها استاد برگسته و آزادی‌خواه دیگر مشمول اخراج‌های استبداد دینی نوظهور شد و بهسبب فعالیت

در «سازمان ملی دانشگاهیان»، که در شکل دادن به اعتراض‌های دانشجویان و استادان به بی‌رسمی‌ها و سرکوب‌های حکومت تازه به قدرت‌رسیده نقشی بس پررنگ داشت، و نیز عضویت و فعالیت در کانون نویسندگان ایران ناگزیر مخفیانه به تبعیدی ناخواسته تن داد. پاکدامن در سراسر سال‌های فعالیت خود در کانون نویسندگان ایران همواره بر خط آزادی‌خواهی کانون و ناوابستگی به قدرت پا می‌فشد.

پاکدامن در تبعید نیز هیچ‌گاه دست از فعالیتهای فرهنگی و آزادی‌خواهانه خود باز نداشت و همراه با محسن یلفانی، دیگر عضو کانون نویسندگان ایران، در سال ۱۳۶۰ نشریه وزین «چشم‌انداز» را بنیاد نهاد که جمعی از برجسته‌ترین نویسندگان با آن همکاری داشتند. «چشم‌انداز» تا ۱۳۸۰ به عمر پر بار خود ادامه داد و در این مدت ۲۳ شماره از این گاهنامه منتشر شد. افزون بر آن، پاکدامن در دوران تبعید کتاب مهم «قتل کسری» و «نامه‌های صادق هدایت به حسن شهید نورایی» را نیز به چاپ رساند.

کانون نویسندگان ایران ضایعه درگذشت این دانشی‌مرد برجسته، یار صدیق کانون نویسندگان ایران، را به خانواده و جامعه‌ی فرهنگی مستقل کشور و همه‌ی آزادی‌خواهان تسلیت می‌گوید.

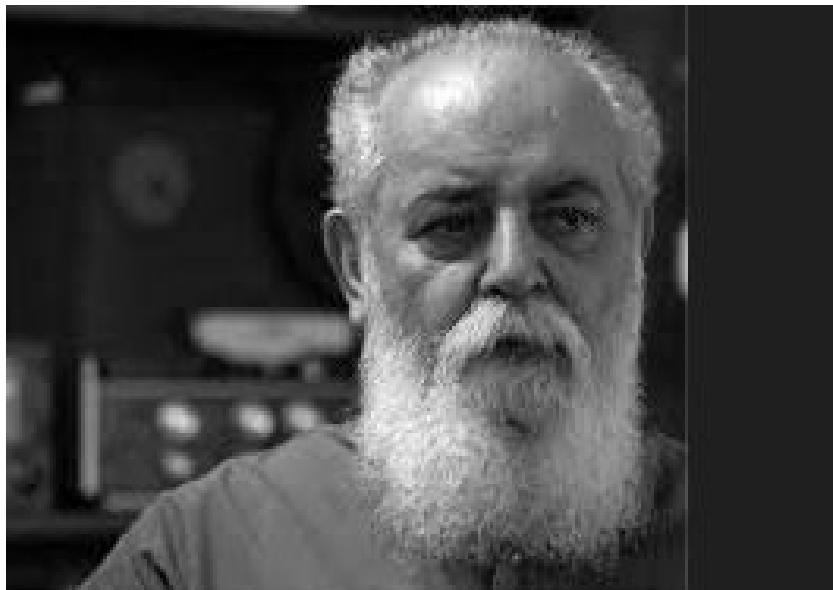
یاد دکتر ناصر پاکدامن گرامی و یادگارانش پايدار

کانون نویسندگان ایران

۱۴۰۲ اردیبهشت

Sun 23 04 2023

سا یه‌ای که رفت



خسرو پارسا

پس از درگذشت سایه فضای رسانه‌های نوشتاری و تصویری و مجازی پر شد از دهها و صدها مطلب. از اظهاراتی در حد عاشقانه تا مذمتهای حیرت‌انگیز. من نه قادرم همه‌ی این مطالب را بررسی کنم و نه نیازی به آن می‌بینم.



قلم به دستان دوست و دشمن حدى و حریمی باقی نگذاشته‌اند. صدها و بلکه هزاران نفر شایسته‌تر از من در حوزه‌ی ادبی و شناخت شعر و موسیقی وجود دارند که پرداختن من را به این مقولات زائد می‌کند. از این‌رو من مایل هستم از فراسوی مطالبی که نگاشته شده نگاهی به کل جریان بیندازم شاید نکته‌ای در آن باشد.

در این مطالب جز پرداختن به شعر سایه، پربسا مدترین جدل دور مسئله‌ی چپ بودن و بهویژه توده‌ای بودن ابتهاج می‌چرخد و به تبع آن حمایت او از استقرار نظام جمهوری اسلامی. من به برخی از این نکات اشاره خواهم کرد. روی سخن من البته با کسانی که به‌طور هیستریک طرفدار نظام شاهنشاهی و علیه سوسياليسم‌اند و نیز کسانی که باز به‌طور هیستریک ضد حزب توده هستند نیست. من به خود اجازه می‌دهم که چنین بگویم، چون سا بقهی من در مبارزه با رژیم گذشته و نیز در مخالفت با حزب توده پنهان نیست و بنا براین میدانم که از این لحاظ برچسبی به‌من نمی‌توان زد و نیز معلوم است که مخالفت با رهبری روحانیون در انقلاب ۵۷ و عوارض آنرا به جان خریده‌ام. روی

سخن من عمدتاً با آزادیخواهان و چپ‌هایی است که، ولو انگشت‌شمار، به جای کمک به حل تناقضات و فهم مطلب، رویه‌ای پیش‌گرفته‌اند که به نظر من قابل دفاع نیست. توضیح می‌دهم.

برآورده می‌شود که حدود ۳ میلیون نفر یا بیشتر در انقلاب ۵۷ شرکت داشتند. نفرت از خفغان رژیم شاهنشاهی و امید به بهبود شرایط زندگی انگیزه‌های اصلی حركت آنان بود. امروز عده‌ی زیادی از شرکت‌کنندگان در انقلاب زنده نیستند و لازم نیست به کسی توضیح بدهند که چرا شرکت کرده‌اند. عده‌ای از گذشته‌ی کار خود پیش‌یمان‌اند و عده‌ای هنوز پایبند به آن. از چپ و لیبرال تا اسلامگرا. گرچه ترکیب این طیف از آغاز تا کنون از لحاظ شدت رنگ‌ها تغییر کرده است، ولی همواره رنگارنگ بوده است. هرکس به جستجوی خواست خود، آزادی، عدالت اجتماعی یا هردو، استقلال از سلطه‌ی بیگانه‌گان، و نیز استقرار نظام اسلامی به طریقی که خود می‌دیدند یا می‌خواستند.

من از جمله‌ی کسانی بودم که با اعتقاد به اتحاد نیروهای چپ، در عین خورسندی از انقلابی که در پیش بود نسبت به روند کلی آن منتقد بودم. جزو به‌اصطلاح نیمدرصدی‌ها بودم و با شگفتی به هیجان مردمی که سر از پا نمی‌شناختند و رؤیاهای عجیب می‌دیدند می‌نگریستم. برای من رفتن بخش مهمی از چپ زیر پرچم اسلامگرا یان قابل پذیرش نبود. و از این میان پرچمداری حزب توده و سازمان‌های همسو با آن قابل محکوم کردن بود. حزب توده‌ای که در گذشته تا آنجا که توانست علیه مصدق مبارزه و کارشکنی کرد اکنون پرچمدار رفتن به زیر رهبری اسلامگرا یان شده بود! و این را نه تنها از عجایب بازی‌های سیاسی بلکه نتیجه‌ی فرمانبرداری و حاکمیت ایده‌ئولوژی بر خردمندی می‌دیدم.

ابتهاج توده‌ای بود. او از جوانی تجسم سوسیالیسم را در حزب توده می‌دید و تا آخر چنین ماند. این تعلق خاطر پایدار نه صرفاً بر مبنای آرمانی بلکه به نظر من نوستالژیک هم بود. در آخرین مصاحبه‌اش با روزنامه‌نگار محمد قوچانی او در عین حال که از سوسیالیسم دفاع می‌کند و انتقاداتی را هم به حزب توده وارد می‌داند ولی این تعلق خاطر را کتمان نمی‌کند.

من در جای دیگر با تفصیل بیشتر به مسئله‌ی نوستالژی پرداخته‌ام. نوستالژی سایه نه تنها در مورد حزب توده و باورها یش بلکه حتی در مورد افراد و رفقای قدیمی هم حزبی‌اش هم بود. او مانند بسیاری

از روشنفکران تراز اول مانند شاملو و نجف دریا بندری و شاهrix مسکوب، کسرا یی و دیگران به معنای واقع کلمه شیفتی مرتضی کیوان بود. شاید پرستش لغت مناسبی نباشد ولی چیزی از آن کم نداشت. شاهrix مسکوب حتی پس از آنکه مارکسیسم و حتی مبارزه را به کلی نفی کرد خود نتوانست آرام بگیرد و کتابی به اسم «کتاب مرتضی کیوان» نوشت. ابتهاج تا همین اواخر هر بار سخنی از مرتضی کیوان می‌شد، می‌خواند:

۰۰ ۰۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰

۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰

و به پنهانی صورت اشک میریخت. آخر گورستان محل دفن توده‌ای‌ها را تسطیح کرده و سرو کاشته بودند. برای ما که مرتضی کیوان را ندیده‌ایم این‌همه شیدایی عجیب است. قطعاً کیوان انسانی استثنائی بوده، به قول سایه ستاره بوده است. به قول کسرا یی اتفاق بود. ولی بسیار خوب این‌همه شیفتگی را در انسان‌های مختلف چگونه می‌توان توضیح داد. او بیشترین سهم را در جلب روشنفکران و هنرمندان به حزب توده داشته است، گرچه سایر فعالیت‌های حزب و نیز جو^۱ جهانی و شکست فاشیسم که آمال سوسیالیستی را در همه‌ی جهان اعتلا می‌داد نقش عمده‌ای در این گرایش داشته است.

ما ممکن است خود چنین نباشیم. یعنی به این درجه نوستالژیک نباشیم. حتی می‌توانم بگویم به این درجه لطیف نباشیم. هرچه هستیم به جای خود. ولی در داوری از این افراد — که هریک از خردمندترین افراد هم بودند — باستی با تفاهم و مدارا و مهربانی روبرو شویم. اینان افراد کوچکی نیستند. ما باستی قضاوت خود را نه بر مبنای باورهای خود بلکه بر مبنای رواداری عمومی استوار کنیم. سایه اهل رفاقت بود. او سال‌های سال معاشر هر روزه‌ی شهریار و سپس ایج افشار و شفیعی کدکنی بود. شرح این رفاقت‌ها در کتاب «پیر پرنیاناندیش» آمده است.

نوستالژیک بودن سایه درست در مقابل کسانی که سنتگرا هستند در جهت حرکت به پیش و امید بود. امید محرک اصلی او بود.

۰۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰

۰۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰۰۰

...

میخواهم این روزها
میخواهم این روزها

...

میخواهم این روزها
میخواهم این روزها

من با کسان بسیار از جمله چندین تن از کسانی که در گذشته و حال توده‌ای بوده‌اند، علی‌نقی منزوی، امیرحسین آریان‌پور، هوشنگ ابتهاج، پرویز شهریاری و دیگران محسور بوده‌ام. هم آن‌ها گرایش سیاسی من را می‌دانستند و هم من باورهای آنها را. با این‌همه من از همه‌ی آنها چیزهایی آموخته‌ام که برایم گرانبها بوده است. در بحث‌هایی که لاجرم پیش می‌آمد کسی به کسی امتیاز نمی‌داد ولی این مسئله باعث نمی‌شد که ما نند شاگردی در مقابل منزوی زانو ننهم. این مانع تجلیل از فعالیت‌های آریان‌پور در رژیم گذشته که به‌طور شاخص مبلغ ایده‌های سوسيالیستی به‌خصوص در میان جوانان بود نمی‌شد. درحالی‌که رژیم سخنگویان اسلامی را تحمل می‌کرد این آریان‌پور بود که تا تبعیدگاه مازن پرچم را به‌دست داشت.

گاه وقتی دلم تنگ می‌شد پیش سایه میرفتم. در زیرزمین یک ساختمان. شعر می‌خواند. از دنیا و ادب ایران می‌گفت. از علاقه‌اش به رشته‌ها و حتی فنون مختلف، از این‌که چطور موسیقی را تا این درجه بدون معلم و صرفاً با شنیدن آموخته است. من از چندساحتی بودن او لذت می‌بردم و از خود ناراضی نیستم که وقتی شعرهای او — و یا هر شعر خوب دیگری — را می‌خوانم به عالم دیگری معروف، و برایم مهم نیست که این شعر یا قطعه‌ی موسیقی را چه کسی و با کدام گرایش سیاسی آفریده است. خیال می‌کنم اکثر افراد هم چنین باشند.

سیاسی بودن غیر از سیاستزدگی است. وقتی شما اشعار شurai بزرگ تاریخ خود را می‌خوانید به احتمال زیاد به این فکر نمی‌کنید که این شاعر مداد چه حکمرانی بوده است. در آن لحظه شعر است، موسیقی است، نقاشی است، فیلم است و نوشته است.... که سخن می‌گوید. اگر جز این باشد برای من شگفتی‌انگیز خواهد بود. نمی‌خواهم، و

درست هم نیست که بگویم، که هنر را درک نکرده‌اید. صرفاً^{*} تأسف می‌خورم که چرا سیاست‌زدگی، بگویم سیاست‌بازی و عدم باور به خود این مجال را از ما می‌گیرد. ما نمی‌گوییم هرکه با ما نیست برماست. از هفت میلیارد جمعیت جهان چند نفر مانند ما فکر می‌کنند. بین انتخاب برای فعالیت سیاسی، برای ازدواج و برای تعالی فرهنگ،... تفاوت‌های فاحش است. اگر بدین تفاوت‌ها توجه نکنیم جهان معطل ما نمی‌ماند. این ماییم که جهان را از دست می‌دهیم.

من به تز «هنر برای هنر» باور ندارم. هنری که به هیچ‌یک از احساس‌های مشترک انسانی ما و دردهای مشترک ما نپردازد برايم جذاب نیست. هنری که محتواي قابل دفاع نداشته باشد کشش برايم ایجاد نمی‌کند.

ما از غزل‌های حافظ لذت می‌بریم و کاری نداریم که در چه زمانی و در چه مرحله‌ای از تطور فکری خود آنرا سروده است. بررسی پژوهشگرانهی این ادوار عرصه‌ی دیگری است که کم اهمیت‌تر نیست ولی هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. سایه خود پژوهشگر بود به‌ویژه در مورد حافظ. سال‌های طولانی عمر خود را صرف آن کرد. «حافظ به سعی سایه» حاصل این پژوهش است.

وصی که سایه از زندان انفرادی و تبعید به‌دست می‌دهد کم‌نظیر است. همدردی او با فرودستان هنگامی که می‌گوید:

این فرش هفت رنگ که پامالِ رقص توست
از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ

و این همدردی او با غمها و شادی‌های مردم به‌حدی بود که شعرها^۲ ترانه‌های او را مردم — مردم کوچه و بازار — و نه صرفاً روشنفکران، می‌خوانند و نقل می‌کنند.

روی سخن من در این نوشته چپها و آزادی‌خواهان هستند. من از شاهنشاه پرستان، از کسانی که به‌طور کلی از سوسياليست‌ها متنفرند انتظار توجه با این مسائل را ندارم، و نه از آنها که به دروغ می‌گویند سایه فقط کمونیست‌ها را به عرصه‌ی موسیقی آورد، نه از آنها یعنی که معتقدند حتی اشعار او مبتذل هستند هیچ انتظار عافیت ندارم. من از شاه پرست پرادعاً یعنی مانند امیر طاهری که خود را شعردوست می‌نامد ولی پس از تعریف از شاعرانه‌گی سایه، برای این‌که دیگران به اشتباه نیفتد یک دشنام سخیف به او می‌دهد و او را

به خاطر افکارش نیرنگباز و کلک میخواند هم انتظاری ندارم. بیچاره این پیرمرد خیال میکند هرکه سوسياليست است لابد کلک میزند. و بالاخره من از شعرشناس خودگماردهای که مانند مکتبدارها در پی تاق و جفت کردن شura و پس و پیش کردن و درجه‌بندهای خود ساخته و شاگرد اول و دومی کردن آنها است نیز ابد انتظاری ندارم.

من از چپها بی هم که تلویحاً میگویند هرچه چپی در جهان بوده، هر چپی که قبل از اشاعه افکار دموکراتیک زیسته است، مهدورالدّم است نیز علی‌الاصول انتظاری نباید داشته باشم، ولی رفیقانه میخواهم به گفته‌ها و نوشته‌های خود و دیگران با نظر روادارانه‌تری توجه کنند. ما دنیا را نیافریده‌ایم، نقطه‌ای هستیم از سیر تطور آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی. هرچه قبل از ما بوده است از فرنگی و ایرانی محکومشدنی نیست. قبل هم گفته‌ام که تا اواخر قرن بیستم هرچه هنرمند — نویسنده و شاعر و نقاش،... — در جهان بوده به گفته‌ی ویل دورانت چپی بوده است، سوسياليست و کمونیست بوده است ولی می‌ترسم زیر تیغ بُرّای داوری کنونی ما هیچ‌یک از آنها تاب نیاورند.

خوب می‌دانم که آنچه نوشته‌ام در هر موقعیت و صورت درست نیست. می‌توان جستجو کرد و خلاف هر نکته‌ای را که نوشته‌ام نشان داد و استثنائاتی ارائه داد. ولی چه حاصل؟ من ادعای جامع و مانع بودن ندارم. تنها و تنها انتقال تجربه می‌کنم. شاید در مواردی مؤثر افتد.

ابتهاج به نظر من انسانی فرهیخته، شاعری بسیار توانا و موسیقی‌شناس و معلمی برجسته بود. با آنکه بسیار نکته‌سنجد و با هوش بود از اینکه آنقدر به حزب توده ایمان داشت و وفادار بود خوشحال نیستم، او حتی هشدار همزم خود کسرائی را در مورد مشاهداتش از شوروی نادیده گرفت، ولی این یک را هم مهم‌ترین ویژگی شخصیت او نمی‌دانم. از آن مهم‌تر به صراحت می‌گویم که من برای سکوت نسبی او در مقابل مسائل اجتماعی سالهای اخیر توضیح و توجیهی ندارم. کسی که می‌توانست از نظر شخصی بهترین موقعیت را داشته باشد ولی در سالهای آخر در یک زیرزمین میزیست، کسی که به دنبال منافع شخصی نبود. به زندان افتاد. از کانون نویسندگان به اتفاق به‌آذین و کسرائی ... اخراج شد و شاهد قتل همزما نش بود. سکوت‌ش را چگونه می‌توان فهمید. نمی‌دانم، ولی این امر صرفاً شامل سایه نمی‌شود. قاطبه‌ی هنرمندان و روشنفکران در داخل ایران در

همین وضعیت بوده‌اند جز عده‌ای به راستی از خودگذشته که قابل تکریم‌اند. سایه گرچه از خلال شعرها یش و یکی دو نوشته‌ی اخیر در تأیید برخی از مخالفین حکومت موضع خود را آشکار می‌کند، موضوعی که پیش از آن‌هم برای محسورین او کوچکترین ابهامی نداشت، ولی برای کسی که می‌توانست بسیار مؤثر افتد به نظر من نوعی کوتاهی بود. چرا؟ در چند سال اخیر که او در خارج از کشور معزیست و ملاحظات خاصی هم وجود نداشت با آنکه او کاملاً سالخورده شده بود ولی از انسانی به قامت سایه بیش از این انتظار میرفت. او نه تنها سکوت می‌کرد بلکه به اشتباه شاید بنا به خصلت مردمی بودن خود به برخی از باورهای غیر علمی مردم دامن معزد. من این ایراد بزرگ را به او دارم و از اینکه آنرا با مهربانی و تساهل به عنوان مردمی بودن تفسیر می‌کنم اطمینان ندارم. این ایرادات همچون سایه‌هایی بر سایه می‌ماند. امیدوارم این ابهام را کسانی که خیلی نزدیکتر به او بودند و از کم و کیف حالات روحی او باخبرتر بودند، زمانی روشن کنند. بالاخره روزی توضیحی درخور داده خواهد شد. انسان پیچیدگی‌های خود را دارد.

من می‌دانم که کوشش حاکمیت در مصادرهی فرصت‌طلبانهی ابتهاج از همین ایراد او نشأت می‌گیرد و همین موضوع نیز، به حق باعث رنجش عده‌ای شده است. اما ما نباید مواضع خود را بر مبنای مواضع طرف مقابل تعیین کنیم. خرد ما و بینش و بصیرت ما بیش از نظر کوتاه‌بینانهی آنهاست. طرد روی دیگر سکه‌ی مصادره است.

تا آن زمان که همه‌چیز روشن شود، و هر زمان، یاد شاعر ارغوان یکی از قلمه‌های رفیع فرهنگ این خطه را، از میدان‌های جنگ دره‌های پنجشیر تا هرجا و هر زمان که زبان و ادب فارسی جایی در زیر آفتاب دارد گرامی می‌داریم.

سایه‌ای که رفت / خسرو پارسا

۲۶/۰۸/۲۰۲۲ نقد اقتصاد سیاسی :

درگذشت (قتل) بکتاش آبین،
شاعر، فیلمساز و عضو کانون
نویسندگان ایران در زندان را
به مردم بویژه جامعه فرهنگی
ایران تسلیت میگوییم



بکتاش آبین (۱۴۰۰ - ۱۳۵۳)

بکتاش آبین
بکتاش آبین
بکتاش آبین
بکتاش آبین
بکتاش آبین
بکتاش آبین
بکتاش آبین

۱۳۹۹

۰۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰۰

! ۰۰۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰

۰۰۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰ ۰۰ ! ۰۰۰۰۰۰

۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰ ۰۰

۰۰ ۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰

. ۰۰۰ ۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰

برگرفته از کتاب

تنها یعنی، دسته جمعی: بکتاش آبتین

بکتاش آبتین پس از چند بار دستگیری و محکومیت آخرین بار در تاریخ ۵ مهر ۱۳۹۹ به جرم فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی و همچنین حضور در مراسم بزرگداشت محمد جعفر پوینده، محمد مختاری و احمد شاملو به ۶ سال حبس محکوم شد.

در این مدت او همچون بسیاری از دیگر زندانیان، در شرایط بسیار بد بهداشتی در زندان‌های جمهوری اسلامی دوبار به ویروس کرونا مبتلا شد، بار نخست در تیر ماه ۱۴۰۰ که باعث اعتراضات گسترده کاربران فضای مجازی شد و بار دوم در آذر ماه ۱۴۰۰.

به علت بی مسئولیتی های معمول در زندان‌ها در مورد احتیاجات بهداشتی و درمانی زندانیان سیاسی و عقیدتی و بی توجهی‌های رایج برای انتقال به موقع آن‌ها در شرایط حاد به بیمارستان و تعلل در درمان آن‌ها، این‌بار باعث شد وضعیت بیماری بکتاش آبتین رو به وخامت رود و با تاخیر بسیار او را به بیمارستان منتقل و با قل و زنجیر به تخت بیمارستان بستند، سپس پزشکان مجبور شدند او را در تاریخ ۱۲ دی به کمای مصنوعی برند اما

شوربختانه نتوانستند جان شریف این انسان مبارز را نجات دهند و دیروز ۱۸ دی بر مبنای بیانیه کانون نویسندگان ایران خبر درگذشت او در بیمارستان ساسان را دریافت کردیم.

کرونا در زندان‌های مخوف رژیم بسیار شیوع یافته و جان بسیاری از زندانیان به خاطر بی توجهی‌های بهداشتی و درمانی در خطر است. مسؤولین قضائی (امنیتی و اطلاعاتی) و زندان‌ها میدانند چه خطری جان زندانی سیاسی و عقیدتی را تهدید می‌کند اما عادمنه بی‌مبالاتی می‌کنند و به آن بھایی نمیدهند. از این نظر در گذشت بکتابش ابتین در زمرة قتل‌های سیاسی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت بکتابش ابتین را به مردم بویژه به خانواده و خویشان او و جامعه فرهنگی ایران تسلیت می‌گوید و جمهوری اسلامی را مسئول در گذشت او و بسیاری دیگر از زندانیان در بند میداند.

جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران

۱۹ دی ۱۴۰۰ برابر با ۹ ژانویه ۲۰۲۲



جنبش جمهور خواهان دموکرات و لائیک ایران

حاکمیت آزادیستیز بکتاش آبتین را به قتل رساند



بکتاش آبتین (۱۴۰۰ - ۱۳۰۳)

اعلامیه کانون نویسندگان ایران

مردم ایران!
آزادیخواهان ایران و جهان!

بکتاش آبتین (۱۴۰۰ - ۱۳۰۳)، شاعر، فیلم‌ساز، و عضو داور و برگسته‌ی کانون نویسندگان ایران را سرکوب‌گران آزادی‌کش عادمانه به قتل رساندند.

بکتاش آبتین روز ۱۲ آذر ماه با عالیم آشکار کرونا

به یهدا ری زندان اوین مراجعه کرد و تا سه روز بعد از آن بدون دریافت هیچ درمانی در مسیر میان بهدا ری و بند سرگردان بود. در روز ۱۵ آذر و خامت حال آبتنی به جایی رسید که زندانیان او را شبانه و در بیخبری کامل به بیمارستان منتقل کردند. با آن که دو روز بعد با پیگیر خانواده و هم زندان آبتنی سرانجام آشکار شد که او در بیمارستان طالقانی بستری است، اما مسئولان زندان و بیمارستان همچنان از دادن هرگونه آگاهی درباره بیماری آبتنی امتناع می‌کردند. آبتنی به تخت بیمارستان زنجیر شده بود؛ بدون ملاقات و بیهیچ خبری از بیرون. بدینگونه، ده روز حیاتی ابتدای بیماری در زندان و در بیمارستان طرف قرارداد زندان زیر فشار نیروهای امنیتی عامدانه تلف شد. روز ۲۲ آذر ماه، بدن نیمه‌جان آبتنی به بیمارستان دیگری منتقل شد و روند درمان در شرایطی وخیم آغاز شد. بیماری، عوارض آن و فشار روانی ده روز نخست، ذره ذره جسم آبتنی را تحلیل برد. روز ۱۱ دی ماه، پزشکان به ناچار او را به خواب مصنوعی فرو بردند تا شاید بتوانند او را از مرگ تدریجی تحمیل شده نجات دهند. ظهر ۱۸ دی ماه، قلب پرشور بکتابش آبتنی ایستاد و برگ سیاه دیگری به جنایتهای جمهوری اسلامی افزوده شد.

بکتابش آبتنی شاعری آزادی‌خواه و آزاداندیش بود که عمر کوتاه و پُر بار خود را دستمایه شورا نگیزترین سرودهای خود کرد؛ از رنج و شادمانی مردم نوشت و سرود آزادی را با همه وجود خویش زیست و جان گران‌قدر خود را فدای آزادی و ارمان‌های آزادی‌خواهانه کانون نویسندگان ایران کرد. او فیلم‌سازی شجاع و خلاق و مستقل بود که بی‌هراس از دیو مخوف سانسور زوایای زندگی انسان ایرانی را به تصویر کشید و صدھا تصویر، ایده، و شعر ناسروده را با خود به آغوش خاک برد.

دریغا سرکوبگران ظلمت خو که این هنرمند مردمی و آزادی‌خواه را در اوج خلاقیت و بالندگی، در روز

روشن از مردم و جامعه‌ی ادبی و هنری ایران ربودند، به زندان‌اش افکنیدند و عادمانه با اخلال در روند درمان‌اش، چراغ پُر فروغ جان عاشق و شیدای او را در برابر طوفان بیداد نهادند و خاموش کردند.

کا نون نویسندگان ایران چنان که پیش از این بارها اعلام کرده است، حاکمیت جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی و امنیتی آن را عامل و مسئول فاجعه‌ی مرگ و بلکه قتل تبهکارانه بکتابش آبتهین می‌داند و صدای دادخواهی خود را به گوش جهانیان میرساند و از همه‌ی آزادی‌خواهان، نهادهای مستقل همسو و مدافعان حقوق بشر می‌خواهد چشم بر این جنایت نبندند و فریاد اعتراض خود را رساتر کنند.

کا نون نویسندگان ایران همچنان نگران سلامت سه عضو زندانی خود، رضا خندان مها بادی، که هم اکنون با ییماری کرونا ~~ادست~~ پنجه نرم می‌کند، کیوان باژن و ارش گنجی و همه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی است و بیم آن دارد که هر آینه با تداوم سیاستهای جنایتکارانه، فاجعه‌ای دیگر به بار آید.

کا نون نویسندگان ایران با ابراز تسلیت قتل بکتابش آبتهین به خانواده، یاران او در کا نون نویسندگان ایران، و جامعه‌ی مستقل فرهنگی کشور و اعلام تعهد به ادامه‌ی راه او در مبارزه با سانسور و دفاع از آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنای در مراسم بدرقه و خاکسپاری او در کنار خانواده‌اش خواهد بود.

کا نون نویسندگان ایران
۱۴۰۰ دی

آقای ابوالحسن بنیصدر، اولین رئیس جمهور ایران، درگذشت



متن تسلیت شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

ابوالحسن بنیصدر، یکی از چهره‌های سرشناش سیاسی نیم قرن گذشته ایران، روز شنبه ۹ اکتبر ۲۰۲۱ در پاریس درگذشت. او شخصیتی ملی، مصدقی و مذهبی بود. او، پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در خارج از کشور، از فعالان نزدیک به جبهه ملی ایران به شمار میرفت. در کنگره چهارم کنفرانسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که در شهر کلن آلمان در سال ۱۹۶۵ برگزار شد دبیر انتشارات گردید. بنیصدر در ابتدای انقلاب جزو حامیان آیت‌الله خمینی و از بنیان‌گذاران رژیم جمهوری اسلامی ایران بود، اما پس از مدتی، به‌ویژه پس از خروج از ایران، به مخالفت و مبارزه با تمامیت جمهوری اسلامی برخاست. ابوالحسن بنیصدر در طی بیش از چهار دهه در راه آزادی، استقلال، جمهوری، مردم‌سالاری، جدایی دولت از دین و برکناری رژیم جمهوری اسلامی ایران بطور مستمر فعالیت کرد.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت ایشان را به خانواده، دوستان و همراهان او تسلیت می‌گوید.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

1400 مهر 23 - 2021 اکتبر